

تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در رمان بادبادک‌باز

زینب نوروزی*

استادیار دانشگاه بیرجند، بیرجند

علیرضا اسلام**

استادیار دانشگاه بیرجند، بیرجند

سید علیرضا جعفری***

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند، بیرجند

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۳۰؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۳/۰۹/۱۷)

چکیده

جامعه‌شناسی رمان زمینه نقد و بررسی جامعه‌شناسانه بسیاری از آثار ادبی را که قابلیت این گونه نقد را دارند، فراهم کرده است. این شاخه از جامعه‌شناسی ادبیات، رمان را ماده مطالعات خود قرار داده تا بتواند پیوند جامعه و ادبیات و تأثیرهای متقابل این دو را نشان دهد و از این راه، به حقایق اجتماعی پیدا و پنهان جامعه و همخوانی آن با ساختار اثر ادبی بپردازد. اهمیت و جایگاه شخصیت در رمان و اجتماع، تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت‌ها را در حوزه جامعه‌شناسی رمان اقتضا می‌کند. آثار خالد حسینی از این لحاظ که او نویسنده‌ای است واقع‌گرا، قابلیت نقد و بررسی جامعه‌شناسانه را دارد. او در رمانه‌ایش به وقایع و حقایق جامعه افغانستان پرداخته است و با طرح موضوع‌هایی مانند نژاد، قومیت، جنگ و مهاجرت، سعی در آسیب‌شناسی مشکلات و معضلات اجتماعی و نقد آن داشته است. نویسنده در سیر حوادث تاریخی و تحولات اجتماعی رمان بادبادک‌باز به موضوع‌هایی می‌پردازد که جامعه افغانستان از آن رنج می‌برد. نگارنده در این پژوهش می‌کوشد با استفاده از چند عامل مهم که در شکل‌گیری شخصیت در فضای جامعه و رمان مؤثرند، با تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت‌های رمان بادبادک‌باز، موضوعات اجتماعی مطرح شده را ریشه‌یابی کند و تأثیر عوامل جامعه‌شناختی را در شکل‌گیری شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی نشان دهد. عوامل تأثیرگذار اجتماعی در شخصیت‌پردازی مورد استفاده در این مقاله عبارتند از: تحولات اجتماعی و حوادث تاریخی، نقش شخصیت در جامعه، رویارویی شخصیت با دیگران، عوامل بازدارنده شخصیت در اجتماع، بُعد درونی و بُعد اجتماعی شخصیت.

واژگان کلیدی: رمان، جامعه‌شناسی، شخصیت، بادبادک‌باز، افغانستان، خالد حسینی.

* E-mail: zeynabnowruzi@birjand.ac.ir (نویسنده مسئول)

** E-mail: alirezaeslam@birjand.ac.ir

*** E-mail: salamebaran1362@gmail.com

مقدمه

ادبیات روح زبان است و زبان ابزاری اجتماعی است که سبب ارتباط انسان‌ها، جوامع بشری و تعامل آنان با یکدیگر می‌شود. از این رو، ادبیات و فرم‌های مختلف آن را می‌توان پدیده‌ای اجتماعی دانست. آینه‌ای که واقعیت‌های اجتماعی هر جامعه‌ای به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در آن منعکس می‌شود، در میان قالب‌های موجود، رمان گونه نسبتاً جدیدی است که در چند دهه اخیر، به دوره اوج و شکوفایی خود رسیده است. قابلیت و ظرفیت بالای این گونه ادبی در بیان اندیشه‌ها و نظریه‌های مختلف در پرتو انعکاس مسایل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توجه بسیاری را به خود معطوف کرده است و بر رونق آن افزوده است. این امر رمان را از قالب‌های دیگر متمایز ساخته، جایگاهی متفاوت بدان بخشیده است؛ زیرا «رمان از نظر شکل و محتوا، نسبت به بقیه هنرها شاید به جز سینما به صورت مستقیم‌تری از پدیده‌های اجتماعی مایه می‌گیرد» (زرافا، ۱۳۶۸: ۹).

توجه به تاریخچه رمان و چگونگی پیدایش آن نشان از پیوند ناگسستنی این گونه ادبی با تحولات جامعه مدرن دارد. همین امر سبب شده که هگل رمان را «حماسه مدرن بورژوازی و جانشین حماسه عصر قهرمانی» بنامد (ر.ک؛ پوینده، ۱۳۷۷: ۳۶۴). این سخن علاوه بر تأیید پیوند رمان با جامعه مدرن، در مقام مقایسه دو گونه مطرح ادبی است. اوج درخشش حماسه به دوران کهن بازمی‌گردد و دنیای مدرن امروز را می‌توان عصر رمان نامید.

جامعه‌شناسی ادبیات، شاخه‌ای میان‌رشته‌ای است که ادبیات و آثار ادبی را از منظر جامعه‌شناسی بررسی می‌کند. هدف اصلی جامعه‌شناسی ادبیات، «شناخت و تبیین پیوند پیچیده و پویای آثار ادبی با زمینه‌های اجتماعی آفرینش و تکوین آنهاست» (گلدمن، ۱۳۸۱: ۱۵). همان پیوندهای پیدا و پنهانی که در هر اثر ادبی به تناسب موضوع و محتوای آن با واقعیت‌های اجتماعی وجود دارد. در واقع، «جامعه‌شناسان با این دید به ادبیات نگاه می‌کنند و اعتقاد دارند که از ادبیات می‌توان به عنوان سند اجتماعی و برای به دست آوردن نکات کلی تاریخ اجتماعی استفاده کرد» (ولک و وارن، ۱۳۹۰: ۱۱۰). با توجه به اینکه رمان در میان دیگر گونه‌های ادبی بیشترین پیوند را با جامعه امروز دارد و «در واقع، برگردان زندگی روزمره در عرصه ادبی و برگردان زندگی روزمره در جامعه فردگرا» است (گلدمن، ۱۳۸۱: ۲۳)، برای مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات بستر مناسبی را فراهم می‌آورد.

مطالعات و پژوهش‌هایی جامعه‌شناسانه‌ای که در زمینه رمان و پیوند آن با جامعه و فرد انجام گرفته، با عنوان «جامعه‌شناسی رمان» مطرح می‌گردد. جامعه‌شناسی رمان را می‌توان مهم‌ترین شاخه

پژوهشی جامعه‌شناسی ادبیات برشمرده که تا امروز بیشترین نظریه‌ها و مطالعات صورت گرفته در این حوزه را به خود اختصاص داده است. هرچند که با تمام تلاش‌های انجام شده، هنوز این شاخه جامعه‌شناسی ادبیات در آغاز راه خود قرار دارد. در ایران نیز کارهای انگشت‌شمار و معدودی در زمینه جامعه‌شناسی رمان صورت گرفته که اغلب در قالب پایان‌نامه‌ها و مقالات دانشگاهی بوده است. جامعه‌شناسی رمان با نظریات لوکاچ، گلدمن و باختین گره خورده است و شناخته می‌شود. جورج لوکاچ (۱۹۷۱-۱۸۸۵ م.) نخستین کسی که ارزش جامعه‌شناسانه رمان را مطرح کرد و بحث‌های جامعه‌شناسی مربوط به آن را بنا نهاد. این سخن که «جورج لوکاچ بر تمامی جامعه‌شناسی ادبیات در سده بیستم مسلط است» (ایوتادیه، ۱۳۷۸: ۱۸۴)، گویای این واقعیت می‌باشد که نظرات او بیشترین تأثیر را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر جامعه‌شناسی ادبیات گذاشته است. او با استدلال‌هایش نشان داد، دوره فرم‌های ادبی پیش از رمان به اتمام رسیده است و رمان را «حماسه دنیای بی‌خدا» می‌نامد و آن را، چیزی جز بازنمایی واقعیت نمی‌داند (ر.ک؛ لوکاچ، ۱۳۸۱: ۸۰) و قهرمان رمان را فردی پروبلماتیک (مسأله‌دار) می‌داند که به جست‌وجوی ارزش‌های راستین تباہ شده در جهانی دیگرگون و مُدرن است.

لوسین گلدمن (۱۹۷۰-۱۹۱۳ م.) را مفسر نظریات لوکاچ در جامعه‌شناسی رمان می‌توان نامی‌د، چرا که در آراء خود بیشترین استفاده را از نظریات او داشته است. او آفرینش ادبی را حاصل «آگاهی جمعی» و نتیجه مجموعه‌ای از ساختارهای ذهنی یک گروه یا طبقه اجتماعی می‌داند که به وسیله نویسنده در قالب یکی از اشکال هنری عرضه می‌شود (ر.ک؛ گلدمن، ۱۳۸۱: ۳۲). در نظریه ساخت‌گرایی تکوینی او دو کلیت در جریان دریافت و تشریح یک متن، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای دارد: ساختار معنادار و جهان‌نگری (وزیما، ۱۳۷۷: ۱۴۰). می‌توان گفت که ساختار معنادار به جنبه درونی و جهان‌نگری به جنبه بیرونی اثر که بیانگر آگاهی جمعی یک گروه اجتماعی است، مربوط می‌شود و از این دو نظر بدان انسجام می‌بخشد.

ژان ایوتادیه در کتاب *نقد ادبی در قرن بیستم* نظریات میخائیل باختین (۱۹۷۵-۱۸۹۵ م.) را مکمل آراء لوکاچ و گلدمن می‌داند (ر.ک؛ ایوتادیه، ۱۳۷۸: ۱۹۸). باختین با دیدگاهی زبانشناسانه به رمان نگاه می‌کند و نظریه مشهور چندآوایی (صدایی) را بر اساس آن بنا می‌نهد. از نظر باختین، «نویسنده در رمان خود مشارکت دارد (و او حاضر مطلق است)، اما تقریباً بدون زبان خاص مستقیم. زبان رمان دستگاهی از زبان‌هاست که متقابلاً یکدیگر را به کمک گفت و شنود توضیح می‌دهند» (تودورف، ۱۳۷۷: ۱۱۹). در رمان هر شخصیت یک صدا و هر صدایی نماینده اندیشه یک گروه یا طبقه اجتماعی

است که مجموعهٔ منسجم و به هم پیچیده‌ای از گفت‌وگوی شخصیت‌ها را در رمان تشکیل می‌دهد. شخصیت‌ها دیگر بازگوکنندهٔ محض افکار و نظرهای نویسنده نیستند و خود به استقلال کامل رسیده‌اند. البته همهٔ رمان‌ها ویژگی چندصدایی را ندارند و تک‌صدا هستند.

خلاصه آنکه جامعه‌شناسی رمان، این گونهٔ ادبی را به خاطر عوامل جامعه‌شناختی موجود در آن تجزیه و تحلیل می‌کند تا تأثیر پیدا و پنهان عوامل اجتماعی، اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را بر تولید ادبی نشان دهد و از این راه به واقعیت‌های جامعه دست یابد. از آنجا که رمان اغلب بر اساس رفتارهای درونی و بیرونی شخصیت‌ها ساخته می‌شود، تحلیل جامعه‌شناختی آنها می‌تواند نتایج دقیق‌تری را به دنبال داشته باشد. توجه به ساختارهای جزئی باعث می‌شود درک بهتر و درستی از ساختار کلی آن چیز داشته باشیم. بنابراین، بررسی شخصیت‌های داستان و تحلیل جامعه‌شناختی آنان به جامعه‌شناسی یک قوم، ملت و اجتماع در پرتو اثر ادبی کمک می‌کند و شناخت آن جامعه و مسایل درونی و بیرونی آن را آسان‌تر می‌نماید.

۱- پیشینه پژوهش

جامعه‌شناسی رمان مانند دیگر شاخه‌های میان‌رشته‌ای در ایران سابقهٔ چندانی ندارد. کتاب‌هایی را که دربارهٔ داستان و داستان‌نویسی در ایران نوشته شده، می‌توان اولین گام‌های جامعه‌شناسی در زمینهٔ داستان و رمان فارسی به حساب آورد؛ زیرا در مباحث آنها به پیوند عوامل اجتماعی، تاریخی و سیاسی و تأثیرهای آن بر سیر داستان و شخصیت‌ها پرداخته‌اند. برای نمونه می‌توان از کتاب‌های نویسندگان پیشرو *ایران و بازآفرینی واقعیت اثر محمدعلی سپانلو*، *پیدا/پیش رمان فارسی از کریستف بالایی و رمان تاریخی اثر محمد غلام نام برد*. در این میان، کتاب *واقعیت‌های اجتماعی و جهان داستان از جمشید مصباحی‌پور*، اولین اثری است که بر اساس نظریه‌های جامعه‌شناسی در این حوزه به چاپ رسیده است. مقالهٔ محمد غلام با عنوان «جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی» و کتاب *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی اثر عسگر حسنگری حسنگلو* از دیگر کارهایی است که با گزینش چند رمان از منظر نقد جامعه‌شناسی به بررسی آنها پرداخته‌اند.

خالد حسینی نویسندهٔ افغانی تبار مقیم آمریکا است که تاکنون از او سه رمان به نام‌های *بادبادک‌باز*، *هزار خورشید تابان* و *کوه‌ها طنین می‌اندازند*، به زبان انگلیسی چاپ شده است و به فارسی ترجمه گردیده است. ویژگی رمان‌های خالد حسینی پرداختن به جامعهٔ افغانستان و مسایل مربوط بدان است. تاکنون به آثار او از منظر جامعه‌شناسی رمان توجه‌ای نشده است و از معدود کارها در این زمینه

می‌توان به مقاله «نقد جامعه‌شناختی رمان *بادبادک‌باز*» اثر ابراهیم محمدی، در اولین همایش ملی میان‌رشته‌ای دانشگاه بیرجند و مقاله «نقد اجتماعی هزار خورشید تابان» از نگارنده این پژوهش اشاره کرد.

با در نظر داشتن اهمیت شخصیت و شخصیت‌پردازی و جایگاه مهم آن در ساختار کلی رمان، این پژوهش بر آن است تا با تحلیل و نقد جامعه‌شناختی، علاوه بر پرداختن به موضوع‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مطرح در جامعه افغانستان تأثیر عوامل اجتماعی و مسایل مربوط به آن را در شخصیت‌های رمان *بادبادک‌باز* خالد حسینی نشان دهد؛ زیرا رمان *بادبادک‌باز* به‌خاطر واقع‌گرایی نویسنده و بی‌طرفی آن در بیان واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان چند دهه اخیر می‌تواند نمونه مناسبی برای مطالعات جامعه‌شناسانه باشد.

۲- خلاصه رمان

این رمان از دسامبر ۲۰۰۱ میلادی به روایت امیر (راوی) با فلاش‌بک (عقب‌گردی) به گذشته آغاز می‌شود. امیر با تماس تلفنی دوست پدرش، رحیم‌خان، از پاکستان و درخواست او برای دیدارش، ناخواسته تمام خاطرات گذشته در برابر چشمانش زنده می‌شود و به عنوان راوی به روایت آنها می‌پردازد.

امیر پسر یک تاجر فرش است که به همراه پدرش در خانه‌ای در قسمت اعیان‌نشین کابل زندگی می‌کند. خدمتکار آنها، علی، و فرزند او، حسن، مدت‌هاست در خانه ایشان مشغول به کارند. امیر و حسن از کودکی دوست و همبازی یکدیگرند، هرچند که امیر و پدرش از قوم پشتون و سنی‌مذهب و حسن و علی از قوم هزاره و شیعه هستند. این دوستی میان علی و پدر امیر نیز از کودکی جریان داشته است. حسن همیشه در مقابل دیگر بچه‌ها از امیر دفاع می‌کند و سپر بلای او می‌شود و حاضر است برای امیر هر کاری انجام بدهد. امیر و پدرش رابطه سردی دارند. او با کمک حسن تا مرحله پایانی مسابقه *بادبادک‌ها* پیش می‌رود و پیروز می‌شود. در پایان مسابقه، حسن در کوچه‌ای گرفتار آصف و دو بچه شرور دیگر شده، امیر سر می‌رسد، اما به خاطر بُزدلی و ترس مخفی می‌شود و تنها نظاره‌گر صحنه تجاوز آصف به حسن است. پیروزی امیر به لطف حسن و به قیمت تجاوز آصف به او، رابطه امیر و پدرش را بهبود می‌بخشد. امیر برای رهایی از کابوس‌ها و عذاب گناه خیانت به حسن با نقشه‌ای به حسن تهمت دزدی می‌زند. حسن فداکارانه به خاطر امیر گناه نکرده را می‌پذیرد. پدر امیر، حسن را

می‌بخشد، اما این حسن و علی هستند که دیگر حاضر به ماندن در آن خانه نیستند. مخالفت، خواهش، حتی گریه پدر امیر هم نظر علی را عوض نمی‌کند و آنها به بامیان می‌روند.

با اشغال افغانستان از سوی شوروی و درگرفتن جنگ بین آنان و گروه‌های جهادی، امنیت و آرامش از بین می‌رود و بسیاری از مردم به کشورهای همسایه و دورتر مهاجرت می‌کنند. امیر و پدرش، شبانه با کامیون از کابل خارج می‌شوند و بعد از چند ماه زندگی در پاکستان به آمریکا مهاجرت می‌کنند. امیر به دبیرستان می‌رود و پدرش در یک پمپ بنزین مشغول به کار می‌شود. امیر و پدرش در روزهای آخر هفته با خرید وسایل دست دوم در بازار کهنه‌فروشان جایی برای خود باز می‌کنند و در همین رفت و آمدها امیر با ژنرال طاهری و خانواده‌اش آشنا شده، با اولین برخورد دل‌بسته‌ترتیا، دختر ژنرال، می‌شود. امیر از پدر می‌خواهد تا به خواستگاری ترتیا برود و با موافقت آقای ژنرال و نیز ترتیا ازدواج آنها با رسم و رسوم افغانی برگزار می‌شود. پدر امیر بعد از مدتی بر اثر بیماری سرطان می‌میرد. امیر به عنوان نگهبان انباری مشغول به کار می‌شود و در اوقات فراغت خود رمان می‌نویسد.

تماس رحیم‌خان، دوست پدر امیر و اولین مشوق داستان‌نویسی او، از پاکستان و اصرار وی در ملاقات با امیر، آرامش زندگی امیر را بر هم می‌زند و خاطرات گذشته را دوباره برایش زنده می‌کند. امیر به خاطر علاقه به رحیم‌خان و کنجکاوای از آنچه که او قصد گفتن آن را دارد، به پاکستان می‌رود. رحیم‌خان پرده از رازی برمی‌دارد که امیر از آن بی‌خبر است. در واقع، حسن برادر ناتنی نامشروع امیر است که چند ماه قبل به همراه همسرش به دست طالبان کشته شده است و تنها فرزندشان، سهراب، زنده مانده که باید امیر او را بیابد و با خود به پاکستان بیاورد. راننده‌ای به نام فرید، امیر را به کابل می‌رساند. برای پیدا کردن سهراب به یتیم‌خانه شهر مراجعه می‌کنند، اما او را آنجا هم نمی‌یابند؛ زیرا یکی از افراد طالبان او را با خود برده است. امیر می‌فهمد که آن فرد آصف است؛ کسی که به حسن تجاوز کرده بود. آصف شرط آزادی سهراب را پیروزی امیر در مبارزه با خودش می‌گذارد. مبارزه‌ای تن به تن درمی‌گیرد و در این میان، سهراب با پرتاب گلوله‌ای فلزی به وسیله قلاب‌سنگش به چشم چپ آصف، او را کور و زمین‌گیر می‌کند. امیر و سهراب، به کمک فرید از آن محل به سرعت دور می‌شوند. سهراب به خاطر اتفاق‌های تلخ گذشته دست به خودکشی می‌زند. امیر او را از مرگ نجات می‌دهد و با خود به آمریکا می‌برد. حادثه یازده سپتامبر باعث حمله آمریکا به افغانستان و عقب‌نشینی طالبان و پیروزی ائتلاف شمال می‌شود و بعد از مدتی حامد کرزی به عنوان رئیس‌جمهور دولت انتقالی افغانستان انتخاب می‌شود و آرامش نسبی به افغانستان بازمی‌گردد. ژنرال برای وزارت به افغانستان فراخوانده می‌شود. امیر و ترتیا نیز کم‌کم به سهراب و سکوت او عادت می‌کنند؛ زیرا تلاش آنان برای

شکستن انزوای او بی‌فایده است. در پایان رمان، بادبادک‌بازی امیر لبخندی را بر لب سهراب می‌نشانند و دوستی این دو آغاز شود.

۳- نقد رمان

رمان *بادبادک‌باز* در سال ۲۰۰۳ میلادی در آمریکا و به زبان انگلیسی چاپ شده است. یکی از عواملی که موفقیت این رمان را در پی داشته، هوشمندی نویسنده در زمان ارائه این کتاب است؛ یعنی بعد از حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ میلادی که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به بهانه مبارزه با تروریسم، القاعده و طالبان صورت گرفت. آنچه که باعث می‌شود این رمان را جدای از موضوع آن، جزو ادبیات داستانی افغانستان قلمداد کنیم، آنکه نویسنده *بادبادک‌باز* خود یک افغانی مهاجر است.

رمان *بادبادک‌باز* دوستی دو کودک را به تصویر می‌کشد. امیر از قوم پشتون و حسن از قوم هزاره است که با وجود تفاوت‌های قومی و مذهبی برخلاف نگاه منفی حاکم بر محیط اجتماعی آن زمان، با یکدیگر دوست هستند. بادبادک نماد دوستی این دو شخصیت است که با وجود قومیت و مذهب متفاوت، آنها را به هم پیوند می‌زند. انتخاب چنین شخصیت‌هایی از دو طبقه متفاوت و ضد هم حالتی نمادین دارد. خالد حسینی با طرح چنین موضوعی می‌خواهد نشان دهد که ارزش‌های انسانی مختص هیچ قومیت، گروه و طبقه خاص نیست. او در قالب روایت دوستی امیر و حسن به انتقاد از نگاه‌های نژادپرستانه قومی و مذهبی رایج در جامعه افغانستان می‌پردازد که باعث تبعیض‌های طبقاتی شده است. از این نظر، رمان خالد حسینی را می‌توان جزو رئالیسم انتقادی به حساب آورد و آن را از این جنبه مورد بررسی قرار داد. نگاه انتقادی به دین و مسایل اعتقادی از سوی شخصیت‌های رمان مانند امیر و پدرش بی‌اعتمادی به ملایان و آنچه که تبلیغ می‌کنند و آرایه چهره‌ای شخصی و برداشتی آزادانه از دین در قسمت‌های مختلف رمان دیده می‌شود.

رمان *بادبادک‌باز* در ۲۵ قسمت با زاویه دید اول شخص نوشته شده که در آنها راوی (نویسنده) همان امیر است. تنها در بخش شانزدهم، روایت داستان از زبان رحیم‌خان، دوست پدر امیر، صورت می‌گیرد که آن هم با زاویه اول شخص است. قسمت‌های آغازین رمان که به کودکی امیر و حسن اختصاص دارد، جذابیت بیشتری نسبت به قسمت‌های بعدی دارد، هرچند این قسمت‌ها شبیه خاطره‌هایی به هم پیوسته هستند که راوی (امیر) به نقل آنها می‌پردازد.

از نظر زمانی، رمان *بادبادک‌باز* به چند دوره تاریخی و سیاسی اشاره دارد و از نظر مکانی، رمان به دو قسمت جغرافیایی و مکانی تقسیم می‌شود؛ یعنی افغانستان و آمریکا. تصویری که از افغانستان آرایه

شده، تصویری است واقعی؛ افغانستان دوره کودکی امیر که آباد و آرام است و افغانستان ویران و جنگ‌زده سال‌های مهاجرت او و پدرش. تصویری رویارویی از آمریکا به مخاطب ارایه می‌شود که مهاجران افغانستانی در آن مشکلی ندارند. آمریکا را همانند فیلم‌های هالیوودی به عنوان یگانه منجی عالم معرفی می‌کند و از شوروی، قطب مخالف آمریکا، به بدی یاد می‌شود. به طالبان و اعمال وحشیانه آنان می‌پردازد، ولی از اینکه اینان از کجا سر برآورده‌اند و با حمایت و نقشة چه کسانی در عرصه سیاسی افغانستان ظهور کرده‌اند، سخنی به میان نمی‌آید. این نکته نیز قابل تأمل است که فیلم‌ها و قهرمانان مورد علاقه امیر و حسن، همه آمریکایی هستند. با قرار دادن تک‌تک این نشانه‌ها در کنار هم می‌توان بدین نتیجه رسید که این رمان با سلیقه سیاست‌مداران آمریکا همخوانی دارد. به رغم حوادث تلخی که خوانندگان در رمان با آن روبه‌رو می‌شوند، پایان خوش آن در سایه آمریکا بسیار معنادار است و آن را به فیلم‌های هالیوودی و هندی شبیه کرده است

رمان با یک فلاش‌بک (عقب‌گرد) از زمان حال (دسامبر ۲۰۰۱ میلادی) به کودکی امیر (راوی) و به مهم‌ترین سال زندگی او، یعنی دوازده سالگی وی، آغاز می‌شود. در این میان، نویسنده (راوی) به تمام اتفاق‌های مهمی اشاره می‌کند که برای خودش او و حسن از زمان تولد آنان روی داده است. در روایت این قسمت با پرش‌های زمانی روبه‌رو هستیم. در بخش‌های بعدی رمان نیز که سیر حوادث و اتفاق‌ها بیشتر نظم منطقی به خود می‌گیرد و بر اساس زمان تقویمی و خطی به پیش می‌رود. گاه با این پرش‌های زمانی روبه‌رو می‌شویم بی‌آنکه نویسنده ذهن مخاطب را آماده چنین جابجایی‌هایی کند. گاه پیرنگ، یعنی رابطه علت و معلولی، ضعیف است و به خوبی بدان پرداخته نشده است و مثلاً برای خواننده سؤال پیش می‌آید که چرا با وجود علاقه شدید پدر امیر به وطن، مانند دوستش رحیم‌خان در کابل نمی‌ماند. چگونه امیر که فردی ترسو و بزدل است، ناگهان به فردی شجاع و نترس تبدیل می‌شود که در آن شرایط بحرانی جان خود را به خطر می‌اندازد. بعضی اتفاق‌ها رمان نیز در متن از سوی نویسنده (راوی) توجیه شده‌اند؛ مثلاً دیدن پیرمرد گدایی در خرابه‌های کابل که مادر امیر را می‌شناسد و استاد دانشگاه بوده است.

از جنبه‌های مثبت رمان *بادبادک‌باز*، پرداختن خالد حسینی به آداب و رسوم و فرهنگ جامعه افغانستان است. اشاره به بازی‌های ملی مانند بُزکشی در اولین روز نوروز و شرح و توضیح آن، بازی‌های کودکانه مثل بادبادک‌بازی، تیله‌بازی، آینه انداختن، قلاب‌سنگ، مراسم مذهبی مثل قربانی کردن گوسفند در عید قربان و سه روز تعطیلی آن، آداب سنتی خواستگاری و عروسی مثل حنا بستن دست

عروس، رسم آینه و قرآن، ولیمه عروسی و غذاهای محلی. شاهنامه‌خوانی امیر و حسن و علاقه این دو به شاهنامه را نیز می‌توان به عنوان توجه به ریشه‌های فرهنگی ادبی محسوب کرد.

استفاده نمادین خالد حسینی از بادبادک باعث می‌شود که به جستجوی نمادها یا شبه‌نمادها بپردازیم و بعضی قسمت‌های این رمان را از این لحاظ مورد بررسی قرار دهیم. برای نمونه، امیر حسن را گوسفند قربانی می‌داند که باید کشته شود تا امیر بتواند به پدرش نزدیک شود. خشک شدن درخت اناری که حسن و امیر در زیر آن شاهنامه می‌خوانند، نماد از بین رفتن و تباه شدن دوستی آن دوست. داستان رستم و سهراب، در حقیقت، روایت دگرگونه‌ای است از پدر امیر که فرزند نامشروع خود را ناخواسته با رفتارش به کشتن می‌دهد. تجاوز آصف به حسن، نمادی از تجاوز قوم پشتون به حقوق انسانی قوم هزاره است. نقص بدنی علی و حسن نیز دلیل بر ضعف و ناتوانی آنان در برابر قدرت قومیت حاکم است. ازدهایی که حسن در خواب خود برای امیر تعریف می‌کند، در واقع، امیر و خصلت‌های بد درونی اوست که عاقبت، حسن را در خود فرومی‌برد.

خالد حسینی با پیوند دادن آغاز و پایان رمان به هم، از نظر ساختاری به رمان خود استحکام بخشیده و در این کار موفق بوده است. رمان او با بادبادک‌بازی و دوستی امیر و حسن آغاز می‌شود و در پایان هم با شروع دوستی امیر و سهراب و بادبادک‌بازی خاتمه می‌یابد. شخصیت‌های اصلی رمان را به خوبی پرداخته و در شخصیت‌پردازی تا حدود زیادی موفق ظاهر شده است.

۴- شخصیت‌ها

در رمان رئالیستی (واقع‌گرا) شخصیت محوری‌ترین عنصر داستانی محسوب می‌شود، چرا که با وجود تخیل نویسنده، روایت زندگی شخصیت‌هاست که در جامعه رمان رنگ واقعی به خود گرفته است. رمان *بادبادک‌باز* بیش از ۲۰ شخصیت اصلی و فرعی دارد که خالد حسینی به اقتضای روایت داستانی از آنها استفاده کرده است. در این میان او به شخصیت‌های اصلی که در رمان نقش مهم‌تری دارند، بیشتر پرداخته است. این شخصیت‌ها عبارتند از:

امیر: شخصیت اصلی و نسبتاً پویای رمان *بادبادک‌باز* است که نقش راوی را بر عهده دارد و رمان از زبان او بیان می‌شود. فردی بزدل و ترسو است که نمی‌تواند از خود و حق خود در مقابل دیگران دفاع کند. او همیشه متکی به کمک‌های حسن است. این خصوصیت او باعث می‌شود به بهترین و تنها دوستش خیانت کند و نتواند در لحظه‌ای حساس از حسن در برابر تجاوز آصف حمایت کند. او پسری خودخواه است که توجه پدرش به حسن را بر نمی‌تابد و او را رقیب خود می‌داند که برای رسیدن به

محبت پدر، قربانی شدن او لازم است. با وجود اینکه حسن برای او فداکارانه هر کاری را انجام می‌دهد تا رضایت او را به دست آورد، اما در نهایت، توجیه او برای آرامش وجدان خود این است که حسن هزاره و شیعه است و او پشتون و سنی (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۸۹: ۳۹). او با همه افغانی‌هایی که ثریا دیده، متفاوت است، چرا که برخلاف بقیه نسبت به فراری بودن ثریا واکنش تندی نشان نمی‌دهد و به راحتی با آن کنار می‌آید.

حسن: شخصیتی که همانند نامش نیکو و خوب و در بر دارنده خصلت‌های پسندیده است. چهره‌ای گرد و لبی شگری دارد و در هنگام تولد نیز لبخند بر لب به دنیا می‌آید. تصویری که امیر (راوی) از او نشان می‌دهد، در بعضی قسمت‌ها اغراق‌آمیز است، به گونه‌ای که گاه برای خواننده باورپذیر نیست که در واقع، چنین شخصیتی وجود داشته باشد. در مقابل دیگران از امیر دفاع می‌کند، حتی حاضر است جانش را فدای او کند. رفتار حسن بیشتر شبیه افراد پخته و باتجربه است. او فکر امیر را می‌خواند، با اینکه بی‌سواد است. بسیار باهوش‌تر از امیر و برخلاف او، پسری شجاع و با دل و جرأت است. حسن در حقیقت، مکمل امیر و در بر دارنده همه صفتهای خوبی است که او از آن بی‌بهره است؛ نمونه کوچک‌شده‌ای از پدرش، علی.

پدر امیر: مردی خودخواه، جدی، سخت‌کوش، بااراده و جسور است. در رمان نام کوچک او آورده نمی‌شود و راوی (امیر) از او با عبارت پدر و بابا یاد می‌کند. شخصیت‌های دیگر نیز او را «آقاصاحب» خطاب می‌کنند. عقاید خاصی دارد. او دنیا را یا سیاه می‌بیند یا سفید و خودش تصمیم می‌گیرد چه چیزی سیاه است و چه چیزی سفید. با دست خالی با خرسی در بلوچستان درگیر شده، آن را شکست داده است و به خاطر شجاعت او مردم بدو لقب «توفان‌آقا» داده‌اند. به مَلاها و مبلغان دین اعتقادی ندارد. پایبند به احکام اسلامی نیست و به راحتی شراب می‌نوشد (ر.ک؛ همان: ۲۲). از سوپی، به سنت عید قربان احترام می‌گذارد و هر سال گوسفندی قربانی می‌کند و همه گوشت آن را به فقرا می‌دهد. به عقیده او، تنها یک گناه وجود دارد و آن هم دزدی است، چرا که در جوانی، پدرش به دست یک دزد کشته شده است. آدم خیری است که به دیگران کمک می‌کند، قرض می‌دهد و پس نمی‌گیرد. یتیم‌خانه‌ای می‌سازد و تمام هزینه‌های ساختش را بدون کمک دولت پرداخت می‌کند. انسان وطن‌دوستی است که در لحظه مهاجرت کمی از خاک وطن خود را برمی‌دارد و می‌بوسد و آن را نزدیک قبل خود قرار می‌دهد (ر.ک؛ همان: ۱۲۴).

علی: حافظ قرآن، کم‌حرف و آرام است؛ انسان باگذشتی که برای حفظ آبروی عموی خود با صنوبر، دختر عموی خویش، ازدواج می‌کند. این در حالی است که می‌داند او دچار فساد اخلاقی است.

همانند حسن و امیر با پدر امیر از کودکی دوست بوده است. در کودکی دچار نقص پا شده، ماهیچه‌های چانه‌اش به خاطر فلج مادرزاد از کار افتاده است و نمی‌تواند بخندد. این عارضه چهره او را بی‌روح ساخته که تنها از چشم‌های تنگ میشی او می‌توان احساس غم و شادی او را خواند. خدمتکاری وفادار، مطیع و راستگوست.

رحیم‌خان: شریک تجاری پدر امیر و بهترین دوست اوست. شخصیت متعادل دارد با رفتاری حکیمانه که در رمان نقش وجدان بیداری را بازی می‌کند که با کشاندن امیر به پاکستان و افشای تمام رازهای نگفته در پی نجات سهراب، رسیدن امیر به آرامش و به جا آوردن حق دوستی خود با پدر امیر است. او به روایت بخش‌هایی از رمان می‌پردازد که راوی (امیر) از آن اطلاع ندارد و از این رو، نقاط تاریک ذهن خواننده و راوی را روشن می‌کند و سیر داستان را به پیش می‌برد.

آصف: پسری شرور است با چشمانی آبی و موهای بور و قدی بلند. بیش از آنکه به افغان‌ها شبیه باشد، به مادر آلمانی خود رفته است و این خود به تعریض گویای شخصیت نژادپرست اوست. قهرمان محبوب او هیتلر است. مردم‌آزار و تندخوست، به حدی که بچه‌های محله وزیر اکبرخان و محله‌های دیگر، حتی پدر و مادرش نیز از او حساب می‌برند و مطیع او هستند. علی و حسن را به خاطر هزاره بودن مسخره می‌کند و می‌آزارد و امیر و پدرش را به دلیل دوستی با آنان سرزنش می‌کند و احمق و ننگ افغانستان می‌خواند (ر.ک؛ همان: ۴۶-۴۵). او در این رمان نماینده طالبان و تفکر نژادپرستانه و وحشی‌مآب آنان و عامل اجرای حکم سنگسار است و نقش ضد قهرمان را در رمان بازی می‌کند.

ثریا طاهری: دختری باجسارت و سرزنده و علاقه‌مند به کتاب است که در اولین ملاقات دل امیر را می‌ریاید و او را شیفته خود می‌کند. به دلیل فرار از خانه با مردی افغانی در سن هیجده سالگی مورد سرزنش قرار می‌گیرد و هیچ کس به خواستگاری او نمی‌آید (ر.ک؛ همان: ۱۴۵). او در رمان، نماینده زن مدرن و متجدد افغانی است.

اقبال طاهری: ژنرال دوران ظاهرشاه، پدر ثریا و مردی است که خشونت و خونسردی نظامی در رفتارهای او دیده می‌شود. همیشه کت و شلواری خاکستری می‌پوشد که از بس آتو خورده، برق می‌زند و مدام ساعت جیبی خود را کوک می‌کند و منتظر روزی است که آنها از آسیاب بیفتد و کشور دوباره آرام شود تا بازگردد و به پست و مقامی برسد (ر.ک؛ همان: ۱۷۹). او نماد افراد راحت‌طلبی است که از کشور خود در شرایط بحرانی می‌گریزند و در زمان صلح و آرامش بی‌هیچ رنجی داعیه‌دار و خواهان منصب و جایگاه‌های حکومتی هستند. پشتونی متعصب و معتقد به آداب و رسوم افغان‌ها که حضور

سهراب هزاره را در خانواده امیر برنمی‌تابد و مخالف فرزندخواندگی است، چرا که از نظر او خون و نژاد قدرتمند و مهم است و از حرف مردم و آنچه که می‌گویند، هراسان است.

جمیله: همسر ژنرال طاهری و مادر ثریا که در گذشته در دبیرستانی در کابل، معلم ادبیات و تاریخ بوده است. زنی پرحرف و خوش‌برخورد که صدای خوبی برای آوازخوانی دارد، ولی به خاطر ترس از شوهر و ممانعت او نتوانسته بدان بپردازد. بیشتر حرف‌های او شرح بیماری‌های خودش و ژنرال و گلایه از شوهر به دلیل بی‌توجه بودن به وضعیت جسمی وی است و مهم‌ترین دغدغه‌اش ازدواج تنها دخترش است که سابقه خوبی ندارد. وی نماینده زن سنتی و مطیع افغانی که همیشه کارها و حرف‌های شوهرش را توجیه می‌کند (ر.ک؛ همان: ۱۸۴).

سهراب: فرزند آزرده و رنج‌کشیده حسن که قربانی جنگ و کینه نژادپرستانه آصف می‌شود. همچنین نماد کودکان بی‌گناهی که قربانی جنگ می‌شوند و تا مدت‌ها اثرات آن را در زندگی با خود به همراه دارند. او هم از نظر روحی و هم از نظر جسمی آسیب دیده، به طوری که بعد از اتفاق‌های تلخ پیش آمده، نمی‌تواند به هر کسی اعتماد کند و سکوت معنادار و انزوا و گوشه‌گیری وی گواه این مسأله است. خیلی دیر با امیر ارتباط برقرار می‌کند و زمانی که از تصمیم امیر در سپردنش به یتیم‌خانه آگاه می‌شود، با ناامیدی دست به خودکشی نافرجامی می‌زند و زمانی هم که نجات می‌یابد، دیگر با امیر و کسی سخن نمی‌گوید و سرانجام، رمان با لبخند او و آغاز دوستی او با امیر به پایان می‌رسد.

فرید: راننده‌ای تاجیکی که کلاهش را مانند احمدشاه مسعود بر سر می‌گذارد. وی در جنگ با شوروی همراه پدرش جهاد کرده است و بر اثر انفجار مین‌های ضد نفر دچار نقص عضو شده، دو دخترش را نیز از دست داده است. امیر را به افغانستان می‌برد و همه جا همراه اوست. در ابتدا نظر خوبی به امیر ندارد، با او بد برخورد می‌کند و با نیش و کنایه سخن می‌گوید. (ر.ک؛ همان: ۲۳۲). زمانی که از هدف امیر برای سفر به افغانستان مطلع می‌شود، همانند دوستی دلسوز به او کمک می‌کند و پا به پای او به جستجوی سهراب می‌پردازد. امیر و سهراب را از محل استقرار طالبان به پاکستان می‌برد و جان امیر را با رساندنش به بیمارستان نجات می‌دهد و بعد از بهبودی نسبی امیر، او را به جایی امن می‌برد.

صنوبر: مادر حسن و نماینده آن دسته از زنانی است که از وضعیت خویش ناراضی هستند، آزادی را در بی‌بند و باری، فرار از خانه و شکستن هنجارهای جامعه می‌دانند، اما در نهایت سرخورده و

پشیمان به خانه بازمی‌گردد، زمانی که زیبایی و طراوت زنانه را از دست داده‌اند و در جامعهٔ مردسالار چیزی برای عرضه ندارد. صنوبر جزو شخصیت‌های فرعی رمان است که حضوری کم رنگ دارد.

۵- شیوه‌های شخصیت‌پردازی

در هر رمان نویسنده برای خلق شخصیت‌های داستانی و پر و بال دادن به آنها از انواع و اقسام روش‌های شخصیت‌پردازی استفاده می‌کند، چرا که حجم رمان و اقتضای روایت در آن باعث می‌شود که نویسنده به ناگزیر از همهٔ شیوه‌ها بهره ببرد. خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز*، با آنکه اولین تجربهٔ رمان‌نویسی اوست، از شیوه‌های مختلف شخصیت‌پردازی سود جسته است و هم از شخصیت‌پردازی مستقیم (گزارشی) و هم غیرمستقیم (نمایشی) برای آفرینش شخصیت‌های رمان خود استفاده کرده است.

راوی (امیر) خصلت‌های پدرش را به صورت مستقیم به خواننده می‌گوید. پدر امیر آدم خودخواه و خودرایی است که همه چیز را با نگاه خود می‌بیند و می‌سنجد. اوست که تصمیم می‌گیرد و نظر می‌دهد که چه چیزی خوب یا بد است. هر آنچه را که خواسته، به دست آورده است و می‌آورد و با موفقیت همیشگی خود تحسین دیگران را برمی‌انگیزد. هرچند که انسان صبوری است، اما در مقابل فرزندی که ویژگی‌های او را به ارث نبرده است و آنگونه که می‌خواهد بار نیامده، بی‌طاقت می‌شود (ر.ک؛ همان: ۲۳ و ۲۱).

در رمان *بادبادک‌باز* روش‌های به کار گرفتهٔ خالد حسینی در شخصیت‌پردازی غیرمستقیم و نمایشی مختلف و متنوع است. هرچند او در این راه سعی کرده که تنها بر یک روش اصرار نرزد، اما با توجه به این نکته که رمان مجموعهٔ گسترده‌ای از گفتگوهاست، ناگزیر این روش را از دیگر راه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم بیشتر استفاده کرده است. خواننده با مطالعهٔ گفتگوهای بین شخصیت‌ها می‌تواند بی‌واسطه و از زاویهٔ دید خود شخصیت‌ها را بهتر بشناسد.

گفت‌وگوی میان امیر و حسن در صحنه‌ای که آنان منتظر افتادن بادبادک رهاشده‌ای از آسمان هستند، شخصیت حسن و امیر را برای خواننده و چگونگی رابطهٔ ایشان را با یکدیگر نشان می‌دهد (ر.ک؛ همان: ۵۹). بدذاتی و شرارت درونی امیر و صداقت و خوبی حسن از گفت‌وگوی این دو فهمیده می‌شود و در ضمن خواننده در می‌یابد که دوستی میان این دو به یک اندازه و درجه نیست.

در گفت‌وگوی میان شخصیت‌های رمان می‌توان به لحن خاص هر یک پی برد و از این راه به صورت غیرمستقیم با ویژگی‌های درونی آنان آگاه شد (ر.ک؛ براهنی، ۱۳۶۲: ۳۲۷)؛ مثلاً در اولین برخورد امیر

با ژنرال طاهری، لحن کلام و نحوه خطاب قرار دادن امیر از سوی او، شخصیت نظامی، خشک و رسمی او را به مخاطب القا می‌کند (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۸۹: ۱۴۳). گاه در میان گفت‌وگوها شخصیتی از زبان شخصیت دیگر به خوانندگان معرفی می‌شود. در بخشی از رمان که حسن در کوچه‌ای اسیر آصف و دو نوچه‌اش می‌شود، آصف در گفت‌وگو با او از شخصیت واقعی امیر و دلیل دوستی وی با حسن سخن می‌گوید (ر.ک؛ همان: ۷۹).

توصیف اشیاء و محیط روش دیگری در شخصیت‌پردازی نمایشی است که خالد حسینی از آن استفاده کرده است. توصیف خانه امیر در ابتدای رمان پیش از آنکه موقعیت و جایگاه شخصیت‌ها مشخص شود، به خواننده در ترسیم ذهنی فضای رمان و شناخت شخصیت‌ها کمک می‌کند. جزئی‌ترین چیزها در این روش مهم هستند؛ مثلاً توصیف یک عکس، چهره بدون لبخند و گرفته پدر امیر در حالی که او را در بغل گرفته، به صورت غیرمستقیم گویای شخصیت جدی و رابطه سردی است که میان او و امیر در رمان شاهد آن خواهیم بود (ر.ک؛ همان: ۱۱). گرفتن انگشت دست رحیم‌خان نیز بیان‌گر علاقه و رابطه خوب میان امیر و رحیم‌خان است. توصیف چهره شخصیت‌ها، برجسته‌سازی بعضی بخش‌های آن و بیان حالات روحی و روانی روش دیگری در این زمینه است. مخاطب از خواندن توصیف چهره آصف به شرارت او پی می‌برد (ر.ک؛ همان: ۴۳).

خالد حسینی با نام‌گذاری آگاهانه شخصیت‌هایش بعضی از ویژگی‌ها و خصوصیات آنان را به خوانندگان معرفی می‌کند. امیر همانند معنای نامش، مدام به حسن دستور می‌دهد و امر و نهی می‌کند. حسن نیز چون اسم خود دارای صفات نیکو و پسندیده است. رحیم به معنای مهربان است. او با دل مهربان و رؤف خود به امیر مثل پدری محبت می‌کند و مشوق او در نویسندگی است. سهراب نیز چون قهرمان اسطوره‌ای شاهنامه قربانی کینه‌ورزی و دشمنی آصف می‌شود.

۶- عوامل جامعه‌شناختی شخصیت‌پردازی در رمان بادبادک‌باز

پیش از آنکه وارد بخش اصلی مقاله شویم، باید گفت از آنجا که هر یک از نظریه‌پردازان به موضوع‌های خاص تأکید داشته‌اند و جنبه‌هایی متفاوت را مطرح کرده‌اند، نمی‌توان به تنهایی یکی از نظریه‌ها را مبنای کار قرار داد و بر اساس آن پیش رفت. از سویی، حوزه کار این پژوهش، محدود به عنصر شخصیت در رمان است و نگارنده سعی دارد، عوامل اجتماعی تأثیرگذار در شخصیت‌های رمان منتخب را تجزیه و تحلیل کند. بنابراین، با در نظر داشتن جایگاه شخصیت در رمان، جامعه و شیوه‌های شخصیت‌پردازی، چند عامل مهم جامعه‌شناختی که نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی رمان هم مد نظر

داشته‌اند، استخراج شده که تحلیل شخصیت‌های رمان *بادبادک‌باز* بر اساس آن صورت خواهد گرفت. اما در شکل‌گیری شخصیت چند عامل تأثیرگذار و مهم وجود دارد که نویسنده در هنگام استفاده از تکنیک‌های شخصیت‌پردازی از آنها سود می‌برد. این عوامل غیر از آنکه در خلق شخصیت دخیل هستند، در جامعه شخصیت اجتماعی او را می‌سازند و در سرنوشت نهایی او نقش دارند. با توجه به روش‌های شخصیت‌پردازی و عوامل تأثیرگذار اجتماعی، برای تحلیل شخصیت‌های رمان *بادبادک‌باز* از پنج عامل جامعه‌شناختی استفاده می‌کنیم که عبارتند از: تحولات اجتماعی و حوادث تاریخی، نقش شخصیت در جامعه، عوامل بازدارنده شخصیت در اجتماع، رویارویی شخصیت با دیگران، بُعد درونی و بُعد اجتماعی شخصیت. این پنج عامل برآمده از نظریه‌های جامعه‌شناسی رمان و تکنیک‌ها و شیوه‌های شخصیت‌پردازی است:

۱-۶) تحولات اجتماعی و حوادث تاریخی

حوادث تاریخی و تحولات اجتماعی با یکدیگر درآمیخته‌اند و با هم نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت‌ها و سرنوشت آنان دارند. هرچند که رابطه‌ای دوسویه برای این دو عامل قابل تعریف است، اما تأثیر اتفاق‌های تاریخی به حدی است که می‌توان تحولات اجتماعی را پیامد آن دانست. یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی که خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* بدان پرداخته، مسأله قومیت، نژاد و مذهب است. این موضوع که ریشه در حوادث تاریخی گذشته افغانستان دارد، در سرنوشت و زندگی شخصیت‌های اصلی رمان *بادبادک‌باز* بسیار تأثیرگذار بوده است. شخصیت‌های گوناگونی با قومیت‌های متفاوت در رمان وجود دارند؛ پشتون، هزاره، تاجیک. حضور شخصیت‌های پشتون بیشتر از بقیه قومیت‌هاست، چرا که در افغانستان آنان در اکثریت هستند. آصف، نماد پشتون متعصبی است که دشمنی او با حسن و علی، برخاسته از نژاد و مذهب است. حتی کینه او به امیر بدین خاطر است که امیر و پدرش با علی و حسن هزاره رفتار خوبی دارند.

رحیم‌خان و پدر امیر، شخصیت‌های بی‌تعصب و تا حدودی لائیک هستند، اما به خاطر اتفاق‌های گذشته تاریخ افغانستان و عرف جامعه، اختلاف جایگاه طبقاتی خود را با علی و حسن همیشه حفظ می‌کنند. همین ملاحظات اجتماعی، رحیم‌خان را از ازدواج با دختر هزاره‌ای که دوستش داشته، منع کرده است و باعث شده او تا آخر عمر مجرد بماند و در تنهایی زندگی کند. پدر امیر نیز با اندیشه ارباب و رعیتی به خود حق می‌دهد که به همسر علی - صنوبر - تجاوز کند، هرچند که بعداً از کارش پشیمان می‌شود. این اختلاف طبقاتی و نژادی، سبب شده که انحصار ثروت و قدرت در دست اکثریت پشتون باقی بماند و قوم هزاره از امکانات اولیه شهروندی بی‌بهره باشد.

امیر با اینکه حسن هم‌بازی اوست، هیچ‌گاه در پیش دیگران به عنوان دوست از او نام نمی‌برد و رفتار طلبکارانه و نادرست او نسبت به حسن ریشه در این واقعیت دارد که «غلبه بر تاریخ آسان نیست، همین‌طور مذهب. در نهایت، من پشتون بودم و او هزاره، من سنی بودم و او شیعه و هیچ چیز نمی‌توانست این موضوع را تغییر دهد، هیچ چیز» (حسینی، ۱۳۸۹: ۳۰).

حسن و علی به جبر تاریخی تن داده‌اند و ناگزیر به سرنوشت خویش راضی شده‌اند. اگر از این زاویه شخصیت این دو را ببینیم، مشخص می‌شود، رفتار و ویژگی‌های شخصی آنها، اینکه همیشه در مقابل آزار و اذیت دیگران عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند، لب به اعتراض و مخالفت نمی‌گشایند و همه را آقا و صاحب خطاب می‌کنند، به حوادث تاریخی و تحولات اجتماعی گذشته افغانستان بازمی‌گردد (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۸۹: ۱۵).

شخصیت‌های هزاره‌ای که در رمان با آنان روبه‌رو می‌شویم، معمولاً نقش مستخدم را بازی می‌کنند، افراد فقیر و سخت‌کوشی که به اربابان خود وفادارند، علی و حسن نیز اینگونه‌اند. سکوت علی در برابر تجاوز پدر امیر به همسرش، تنها از این منظر می‌تواند قابل توجیه باشد. سید عسکر موسوی - استاد دانشگاه آکسفورد - در کتاب *هزاره‌های افغانستان* چنین می‌گوید: «طی صد سال گذشته، هزاره‌ها از نظر اجتماعی مورد تعدی قرار گرفته است و به خاطر شیعه بودن از حقوق طبیعی و انسانی خود محروم شده‌اند. بعضی از هزاره‌ها تا سال ۱۹۱۹ میلادی برده پشتون‌ها بودند و اگرچه امان‌الله بردگی را ممنوع کرد، اما این سنت به شکل غیررسمی سال‌ها پس از آن ادامه یافت» (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۱۳).

خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* به صورت ضمنی به بیان حوادث تاریخی افغانستان و تبعات اجتماعی حاصل از آن می‌پردازد. هرچند در این میان، به بعضی بخش‌ها نپرداخته است و از گفتن جزئیات چشم پوشیده است، اما همین مقدار برای خواننده کافی است تا تاریخ کلی افغانستان را به روایت *بادبادک‌باز* در ذهن خود ترسیم کند. رمان *بادبادک‌باز* از نظر زمانی چند دهه اخیر افغانستان را در بر می‌گیرد؛ از دوران حکومت ظاهرشاه، آخرین پادشاه افغانستان، آغاز شده است و در زمان حکومت انتقالی افغانستان با ریاست حامد کرزای به پایان می‌رسد. بر اساس این سیر تاریخی، آرامش حاکم بر رمان و زندگی شخصیت‌ها بر اثر جنگ به بی‌ثباتی و آشوب تبدیل شده است و در نهایت، به صلح و آرامش ختم می‌شود.

در ابتدای رمان، در توصیف خانه امیر با عکسی روبه‌رو می‌شویم که به صورت غیرمستقیم پیوند پدر امیر و خانواده‌اش را با نظام پادشاهی افغانستان بیان می‌کند. تا زمان روی کار بودن نظام سلطنتی،

رمان در آرامش پیش می‌رود. کودتای داوودخان، پسرعموی ظاهرشاه، زمانی که شاه در ایتالیا به سر می‌برد، آغاز ناآرامی‌هاست (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۹۰: ۴۰).

اشغال افغانستان به دست شوروی، مهاجرت به آمریکا و بریدن از وطن باعث نزدیکتر شدن امیر و پدرش به هم می‌شود. پدر امیر، هر روز غمگین‌تر و پژمرده‌تر می‌شود و امیر که گناه گذشته را به فراموشی سپرده، به آرامش می‌رسد و راه رسیدن به آرزوهایش را طی می‌کند. مهاجرت به آمریکا بسیار معنادار است، چرا که آمریکا و شوروی دو ابر قدرت آن زمان در جنگ سرد با یکدیگر بودند. زندگی در آمریکا به مرور شخصیت بُزدل و ترسوی امیر را دگرگون می‌کند. این تحول، هرچند نامحسوس است، اما در اواخر رمان خود را نشان می‌دهد؛ مثلاً زمانی که امیر شجاعانه تصمیم به نجات سهراب می‌گیرد، یا هنگامی که جلوی ژنرال می‌آیستد، حقیقت را به او می‌گوید و از سهراب دفاع می‌کند. اتفاق‌ها و موقعیت‌های سختی که برای امیر پیش می‌آید، ایمان به خدا را در او تقویت می‌کند و او را به مسلمانی نمازخوان تبدیل می‌کند. افغان‌ها با وجود مهاجرت و دوری از افغانستان همچنان به سنت‌ها و آداب و رسوم پای‌بند می‌مانند (ر.ک؛ همان: ۱۷۱). حتی بعضی مانند ژنرال، تعصب قومی و نژادی را همچنان حفظ کرده‌اند و بر آن پافشاری می‌کنند (ر.ک؛ همان: ۱۹۰).

چاپ نخستین رمان امیر با خروج کامل نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ میلادی هم‌زمان می‌شود. مجاهدین با دولت دست‌نشانده شوروی به رهبری نجیب‌الله مبارزه می‌کنند و موج تازه‌ای از مهاجرت‌ها آغاز می‌گردد. در همان سال، جنگ سرد به پایان می‌رسد (ر.ک؛ همان، ۱۳۹۰: ۱۸۶). دولت کمونیستی نجیب‌الله در مقابل مجاهدین شکست می‌خورد، اتحاد شمال که از گروه‌های مختلف جهادی تشکیل شده، بر شهر کابل مسلط می‌شود، اما به دلیل اختلاف بر سر تقسیم قدرت، جنگ و درگیری دوباره آغاز می‌شود و ناامنی و ترس میان مردم گسترش می‌یابد (ر.ک؛ همان: ۲۰۱). تصفیه نژادی و مذهبی از جمله کارهایی بود که طالبان در دستور کار خود داشتند؛ پشتون‌های افراطی و متعصبی همانند آصف که به قتل‌عام شیعیان و قوم هزاره پرداختند. حسن که خود هزاره و شیعه است، برخلاف رحیم‌خان از روی کار آمدن طالبان خوشحال نیست؛ زیرا می‌داند چه چیزی منتظر هزاره‌های شیعه خواهد بود (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۹: ۲۱۴).

امیر در هنگام ورودش به کابل با شهری ویرانه روبه‌رو می‌شود که همه جایش را زنان بیوه برقع‌پوش و بچه‌گداهای یتیم پر کرده‌اند. او برای در امان ماندن از طالبان با ریشی مصنوعی و تغییر وضع ظاهری پا به افغانستان می‌گذارد (ر.ک؛ همان: ۲۳۰). وی به دنبال پیدا کردن نشانه‌های کودکی خود به هر سو که نگاه می‌کند، چیز زیادی به دست نمی‌آورد. خانه آنها نیز به اشغال طالبان درآمده

است و کاملاً تغییر کرده، همانند افغانستان (ر.ک؛ همان: ۲۶۰). تنها آصف است که شخصیت خود را حفظ کرده است. او به لطف تحولات سیاسی پیش آمده در جامعه افغانستان، آنچه را که از کودکی در سر داشت، عملی می‌کند. هزاره‌ها را قتل عام کرده، سهراب را به اسارت خود می‌گیرد و به او تجاوز می‌کند. شخصیت نژادپرست و جنایتکار او در لباس طالبان بارزتر می‌گردد و بهتر شناخته می‌شود (ر.ک؛ همان: ۲۷۴).

جنگ اتفاق‌های تلخی را برای حسن رقم می‌زند. پدرش بر اثر مین کشته می‌شود و خود او به خاطر حفظ خانه پدری امیر از چنگ طالبان به همراه همسرش کشته می‌شود. خانواده‌اش متلاشی شده، فرزندش، سهراب، یتیم می‌گردد و حوادث تلخی برای او اتفاق می‌افتد. حسن و خانواده‌اش قربانی وفاداری به امیر می‌شوند. اتفاق‌های ناگوار، شخصیت سهراب را شکننده و رنجیده می‌سازد، به گونه‌ای که او نمی‌تواند به امیر، دوست کودکی پدرش، به راحتی اعتماد کند. شخصیتی متزلزل دارد که با کوچکترین تلنگر می‌شکند و فرو می‌ریزد. آمریکا پس از حادثه یازده سپتامبر به بهانه مبارزه با القاعده و طالبان به افغانستان حمله می‌کند، طالبان به سرعت مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند. دولت انتقالی افغانستان به ریاست حامد کرزای زمام امور حکومتی را به دست می‌گیرد. صلح و آرامش نسبی به افغانستان بازمی‌گردد و همه این تحولات زمانی روی می‌دهد که سهراب و امیر در آمریکا به سر می‌برند.

۲-۶) نقش شخصیت در جامعه

شخصیت‌ها در رمان همانند انسان‌های واقعی در جامعه، موقعیت‌های گوناگونی را تجربه می‌کنند و بر اساس آن عکس‌العمل نشان می‌دهند و «شخصیت با پذیرفتن نقش در رمان هم فاعل حادثه و هم ترجمان خالق آن می‌باشد» (بورن، ۱۳۷۸: ۱۸۷). هر فرد در زندگی با گروه‌هایی مانند خانواده، دوستان، همکاران و... تعامل دارد که بنا به موقعیت و جایگاه اجتماعی خود در آنها به ایفای نقش می‌پردازد و با دیگران ارتباط برقرار می‌کند. نقش اشخاص در گروه‌های مختلف اجتماعی ابعاد شخصیتی ایشان را آشکارتر می‌سازد. شخصیت‌های رمان نیز بر اساس نقشی که در گروه‌های مختلف دارند، مدام در ارتباط با دیگر شخصیت‌ها هستند، مجموعه این روابط در شکل‌گیری شخصیت‌ها و معرفی ایشان به خواننده از اهمیت بالایی برخوردار است.

نقش‌پذیری شخصیت در جامعه یکی از عوامل جامعه‌شناختی در شخصیت‌پردازی است؛ زیرا شخصیت فرد در چارچوب همین گروه‌های اجتماعی ساخته می‌شود و زوایای پیدا و پنهان او به نمایش

گذاشته می‌شود. بی‌شک خانواده یکی از مهم‌ترین گروه‌هایی است که در شکل‌گیری شخصیت اجتماعی فرد نقش پررنگی دارد. نحوه رفتار، ارتباط و موقعیت هر شخصیت با دیگر اعضا در خانواده از موارد مهم قابل بحث و بررسی است. در خانواده کوچک امیر و پدرش، وضع خاصی حکم‌فرماست. امیر و پدرش رابطه سردی با هم دارند؛ زیرا دو طرف نتوانسته‌اند، خواسته‌های هم را برآورده سازند و رضایت هم را جلب کنند. امیر هنگامی که با بی‌توجهی پدرش روبه‌رو می‌شود، به کتاب‌های مادر مرحوم خود پناه می‌برد و تنهایی خود را با خواندن کتاب‌های شعر و داستان و دوستی با حسن پر می‌کند. از پول توجیبی خود هفته‌ای یک کتاب می‌خرد. امیر می‌داند که این رفتار او ناراحتی پدرش را در پی خواهد داشت، اما با این کار به نوعی اعتراض خود را به او نشان می‌دهد و خلاء حضور او را جبران می‌کند (ر.ک؛ همان: ۲۴-۲۵). پدر امیر از اینکه فرزندش از لحاظ رفتار و خلق و خو هیچ شباهتی به او ندارد، ناراحت است و از این مسأله رنج می‌برد و با آن کنار نمی‌آید. او تمام تلاش خود را انجام می‌دهد تا امیر را به پسری شجاع و قوی تبدیل کند. اما در نهایت ناامید و مأیوس می‌شود (ر.ک؛ همان: ۲۶-۲۵).

امیر به داستان‌نویسی علاقه دارد و وقتی که با واکنش سرد پدرش در این زمینه روبه‌رو می‌شود، از او می‌رنجد. اگرچه پدرش را در بیشتر مواقع تحسین می‌کند، اما از او به خاطر نحوه برخوردش متنفر می‌شود (ر.ک؛ همان: ۳۷). چگونگی و عمق رابطه میان امیر و پدرش را می‌توان در این جمله او بهتر درک کرد: «من شخصاً در سرنوشت رستم تراژدی نمی‌دیدم. آخر مگر همه پدرها نهانی دل‌شان نمی‌خواهد پسر خود را بکشند؟» (همان، ۱۳۹۰: ۳۴).

تصویر امیر از میل نهانی پسرکشی در پدران می‌تواند صورتی نمادین داشته باشد، بدین معنا که کشتن فرزند در قالب مخالفت با خواسته‌ها و علاقه‌مندی‌های او از سوی پدر است؛ یعنی همان کاری که پدر امیر با بی‌توجهی به استعداد نویسندگی و تمایل‌های پسرش انجام می‌دهد. بعد از مهاجرت به آمریکا، به دلیل دور شدن از افغانستان و بریدن از تعلقات و خاطرات گذشته، رابطه این دو نزدیک‌تر می‌شود و پدر امیر شخصیت او را با ویژگی‌هایش می‌پذیرد و با آن کنار می‌آید، امیر هم از کارهایی که باعث ناراحتی پدرش می‌شود، در جلوی او خودداری می‌کند. تنها دوست امیر، حسن، است و او با بچه‌های دیگر، رابطه دوستانه‌ای ندارد. به مدرسه می‌رود، اما چیز زیادی از آن به مخاطب عرضه نمی‌شود، امیر از دو سه هم‌مدرسه‌ای خود نام می‌برد و به معلم دینی و فارسی اشاره‌ای می‌کند. در کلاس فارسی، هنگام مشاعره، همه می‌خواهند که او جزو گروه آنها باشد؛ زیرا اشعار زیادی از شاعران مختلف در حافظه دارد. حرف‌های معلم دینی در ذهن او تناقض ایجاد می‌کند؛ تناقض بین احکام گفته شده در کلاس و رفتار پدرش در خانه. از تکالیف مدرسه به حسن گله می‌کند و منتظر فرارسیدن

زمستان و مسابقه بادبادک‌هاست. اینکه امیر غیر از حسن دوست دیگری ندارد و تنها هم‌بازی‌اش اوست، نشان می‌دهد که امیر پسر منزوی و تنهایی است. او هرچند باهوش، ولی تنبل و خودخواه است. دوستی امیر و حسن، از این لحاظ که یکی پسر ارباب است و دیگری پسر مستخدم، چارچوب خاصی دارد و نسبت به دوستی بچگانه، کمی غیرمتعارف به نظر می‌آید. حالتی از غرور و تکبر در نگاه امیر به حسن موج می‌زند. هر قدر حسن در ابراز دوستی خود بدو صادق و وفادار است، امیر خیانت‌کار و با غلّ و غش است. امیر هیچ‌گاه اختلاف طبقه و نژاد خود را با حسن از یاد نمی‌برد و همین امر مانع نزدیک شدن بیش از اندازه و صمیمی شدنش با حسن می‌شود، مانع از اینکه او را دوست خود بنامد. در بازی‌های کودکانه ایشان همیشه او بود که دستور می‌داد و حسن اجرا می‌کرد. چنین رابطه‌ای میان پدر امیر و علی در کودکی وجود داشت (ر.ک؛ همان: ۲۹-۳۰). امیر به دلایل مختلف به حسن حسادت می‌ورزد و از توجه پدرش به او رنج می‌برد، دوستی این دو با خیانت امیر و تهمت دزدی به حسن به پایان می‌رسد. هرچند حسن امیر را همچنان دوست خود می‌داند و او را بعدها می‌بخشد. پدر امیر با شریک تجاری خود رحیم‌خان رابطه‌ی دوستانه دارد. بیشتر اوقات در اتاق کارش که معروف به «اتاق دخانیات» است، به بحث و گفت‌وگو با رحیم‌خان می‌گذراند. او برخلاف فرزندش، شخصیتی اجتماعی و برونگرا دارد که به عنوان تاجری موفق و خوش‌نام در جامعه شناخته می‌شود، هرچند که مردم به توانایی او شک دارند، اما او با موفقیت‌های خود به یکی از تجار ثروتمند کابل تبدیل می‌شود (ر.ک؛ همان: ۲۱). او تاجر نیکوکاری است که یتیم‌خانه‌ای را با هزینه شخصی می‌سازد. این جنبه شخصیتی او بعد از مرگش بیشتر از قبل برای امیر شناخته می‌شود (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۹: ۱۷۷)

ثریا، همسر امیر، همانند او در خانواده رابطه سردی با پدرش دارد. این تیرگی روابط میان دختر و پدر مربوط به فرار ثریا در گذشته است و آنها همچنان با هم اختلاف دارند؛ اختلافی که علاوه بر این حادثه، حاصل تفاوت اندیشه و نگرش دختر و پدر است، به‌ویژه که پدر ثریا فردی با روحیه نظامی و اخلاقی سختگیرانه است. فرار ثریا را در آغاز جوانی، در این مسأله می‌توان ریشه‌یابی کرد (ر.ک؛ همان، ۱۳۹۰: ۱۶۷).

آصف شخصیت شرور و ضد قهرمان رمان، فرزندی است که پدر و مادرش همانند بچه‌های محله از او حساب می‌برند و بازیچه و مطیع فرزند شیطان‌صفت خود هستند. قد بلند آصف و کوتاهی قد پدر و مادرش غیرمستقیم تسلط آصف بر آنان را نشان می‌دهد (ر.ک؛ همان: ۱۰۰). رابطه دوستانه‌ای با بچه‌ها ندارد و همه با ترس و وحشت به او احترام می‌گذارند. دیکتاتوری سنگدل که حرفش قانون و واجب‌الاجرا است. او بعداً در نقش یکی از فرماندهان طالبان، مأمور اجرای حکم سنگسار است.

۳-۶) رویارویی شخصیت با دیگران

رمان عرصه مواجهه و رویارویی شخصیت‌هاست و همچون جامعه‌ای است که هر شخص در طول زندگی روزمره‌اش با افراد مختلف روبه‌رو می‌شود و با آنان برخورد دارد. رابطه‌ای که از این رویارویی و تقابل ایجاد می‌شود، ویژگی‌های شناخته و ناشناخته شخصیت‌ها را آشکار و برجسته‌تر می‌سازد و در شکل‌گیری شخصیت مؤثر است. اهمیت این رویارویی در این است که تقابل شخصیت‌ها با یکدیگر بر سرنوشت آنان در جامعه و رمان تأثیر زیادی دارد و این اثرگذاری بسته به کیفیت رابطه و مدت زمان آن است.

رابطه هر شخصیت با شخصیت‌های دیگر در جامعه و فضای رمان به دو صورت رقم می‌خورد و به وجود می‌آید. گاه این رویارویی به مرور و در دراز مدت شکل می‌گیرد و ادامه دارد و گاهی هم حاصل برخوردی تصادفی و کوتاه‌مدت است. طبیعتاً پیوند شخصیت با گروه‌های مختلف اجتماعی همانند خانواده، دوستان و شغلی، طولانی و ریشه‌دار است و تأثیر آن هم بیشتر. ارتباط کوتاه‌مدت و اتفاقی، اگرچه در ظاهر کم‌اهمیت به نظر می‌رسد، اما می‌تواند آغازگر تحول شخصیت و پیوندی طولانی و تأثیرگذار باشد. هرچند خانواده مهم‌ترین گروه اجتماعی به شمار می‌رود و بیشترین برخوردها و طولانی‌ترین پیوندها را در برمی‌گیرد، اما در رمان *بادبادک‌باز* به فراخور موضوع و درون‌مایه‌اش، گروه دوستان همانند خانواده اهمیت زیادی دارد که تقابل شخصیت‌های کودک در آن صفحات زیادی را به خود اختصاص داده است.

شخصیت امیر در تقابل با حسن خصلت‌های بدش آشکار می‌شود و ویژگی‌های خوب حسن در برابر بدی‌های امیر نمایان‌تر می‌گردد. در بخش‌های مختلف رمان، هر بار با رویارویی این دو شخصیت جنبه‌های متفاوت شخصیتی هر یک شناخته می‌شود، این موضوع بیشتر در بازی‌های کودکانه رخ می‌دهد. در صحنه‌ای که امیر و حسن در بالای درخت هستند، امیر از او می‌خواهد که با قلاب‌سنگ خود به سگ همسایه گردو پرتاب کند، حسن برخلاف میل او این کار را انجام می‌دهد، چرا که هیچ‌گاه درخواست امیر را رد نمی‌کند. هنگامی که علی، حسن را برای این کار مؤاخذه می‌کند، به پدرش در این باره چیزی نمی‌گوید (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۹: ۷). شیطنت و بدذاتی امیر و دل‌رحمی حسن در این قسمت مشخص می‌شود و امیر برای حسن داستان می‌خواند، حسن معنی واژه‌ای را که نمی‌داند، از او می‌پرسد، امیر از بی‌سوادی او استفاده می‌کند و با گفتن معنی اشتباه سر به سر او می‌گذارد (ر.ک؛ همان: ۳۳).

رویاریویی حسن و امیر با آصف، از سرنوشت‌سازترین برخوردها محسوب می‌شود که کینه آصف و انتقام او را از حسن و امیر به دنبال دارد؛ کینه‌ای که سرنوشت سهراب را نیز تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. تقابل آصف به عنوان ضد قهرمان با امیر و حسن، ابعاد شخصیتی هر کدام را به نمایش می‌گذارد. آصف نه تنها شخصیت خود را در این برخوردها به دیگران عرضه می‌کند، بلکه تمام نقاط منفی و تاریک شخصیت امیر را به حسن می‌نمایاند؛ چیزهایی که حسن از امیر می‌داند و خوش‌باورانه آنها را از سر دوستی انکار می‌کند. آصف با وجود دشمنی، صفات خوب حسن را به امیر یادآوری می‌کند و با این کار، سعی در تحقیر امیر دارد. امیر به خاطر ضعف شخصیتی با آصف منفعلانه برخورد می‌کند و برای دور ماندن از آزار آصف، دوستی خود با حسن را انکار می‌کند و او را به قربانگاه می‌فرستد.

برخورد کوتاه و تأثیرگذار ثریا با امیر در اولین دیدار، سرنوشت این دو شخصیت را به هم گره می‌زند و باعث ایجاد پیوندی پایدار و طولانی میان آنها می‌شود. ثریا امیر را متفاوت از دیگر مردان افغانی می‌یابد و امیر که در فضای مردانه بزرگ شده، آشنایی با ثریا تجربه تازه و تحولی در زندگی او به حساب می‌آید. بعد از آشنایی با ثریا و تشویق‌های اوست که امیر داستان‌نویسی را به صورت جدی‌تر دنبال می‌کند و اولین رمان خود را پس از ازدواج با او به چاپ می‌رساند و کم‌کم به شهرت می‌رسد. ثریا که به خاطر سابقه بدش خواستگاری ندارد، با ورود امیر به زندگی‌اش شانس دوباره‌ای به دست می‌آورد تا از محیط بسته خانواده و رفتارهای نظامی پدرش نجات یابد.

تجاوز پدر امیر به صنوبر، دوستی دیرینه او و علی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و باعث فاصله گرفتن این دو شخصیت از هم می‌شود. پدر امیر به خاطر گناهش از عذاب درونی رنج می‌برد که برای التیام آن به کارهای خیرخواهانه روی می‌آورد. بیماری سرطان نماد عذابی است که او را از درون متلاشی می‌کند و از پای درمی‌آورد. امیر پس از مرگ پدرش، با دیدن رحیم‌خان و افشاگری او به این بُعد شخصیت پدرش که از او مخفی مانده، آشنا می‌شود و به شباهت زیاد خود و پدرش پی می‌برد (ر.ک؛ همان: ۲۲۶).

تماس تلفنی رحیم‌خان، جریان عادی زندگی امیر را به هم می‌ریزد و گذشته فراموش شده امیر را به یادش می‌آورد. رویاریویی امیر با رحیم‌خان بعد از بیست سال و شنیدن رازها و حقایق گذشته، وجدان به خواب رفته امیر را بیدار می‌کند و تحول شخصیتی او را شکل می‌دهد. امیر ناگهان با حقایق روبه‌رو می‌شود که نگاه او را به زندگی گذشته و پدرش کاملاً تغییر می‌دهد. در آغاز از پیامد پذیرش این موضوع که نجات جان سهراب است، شانه خالی می‌کند، اما در نهایت می‌پذیرد و برای پیدا کردن سهراب به افغانستان جنگ‌زده می‌رود.

رویاریوی فرید و امیر با زمان، مدیر یتیم‌خانه، هنگامی که آنها در جستجوی سهراب هستند، هرچند کوتاه و گذراست، اما در شخصیت امیر و اراده او برای نجات سهراب نقش مهمی دارد. دیدن بچه‌ها در وضعیتی رقت‌انگیز و تلاش فداکارانه زمان برای اداره یتیم‌خانه در آن شرایط بحرانی امیر را در هدف او مصمم‌تر می‌کند. دیدار دوباره آصف در لباس طالبان، در حالی که سهراب را به اسارت گرفته، تمام خاطرات گذشته را به یاد امیر می‌آورد، گویی که تاریخ پس از سال‌ها تکرار می‌شود، اما این بار امیر به جبران گذشته، برای نجات سهراب در برابر آصف می‌ایستد و برای اولین بار در عمر خود با کسی گلاویز می‌شود. امیر در زیر ضربات محکم و کشنده آصف تا پای مرگ پیش می‌رود تا اینکه سهراب همانند پدرش، حسن، از او در برابر آصف دفاع می‌کند و امیر را از مرگ حتمی نجات می‌دهد.

۶-۴) عوامل بازدارنده شخصیت در جامعه

در جامعه همیشه موانعی بر سر راه فرد قرار می‌گیرد که او را از رسیدن به خواسته‌ها و آرزوهایش بازمی‌دارد و در نهایت، مانع کمال او می‌شود. این عوامل بازدارنده در شکل‌گیری، رشد و تکامل شخصیت نقش بسزایی دارد تا اندازه‌ای که بر شیوه زندگی و سرنوشت او در جامعه تأثیر می‌گذارد. محدودیت‌های اجتماعی، عرف جامعه، موقعیت‌های مکانی و زمانی، جبر محیط، آداب و رسوم قومی و ملی، از جمله موارد بازدارنده‌ای است که فرد در زندگی با آنها روبه‌رو می‌شود. شخصیت‌ها در رمان مانند افراد مختلف یک جامعه با این عوامل بازدارنده اجتماعی روبه‌رو می‌شوند و به‌خاطر ضعف و ناتوانی به شرایط و موقعیت اجتماعی خود تن می‌دهند و آن را به عنوان جبر سرنوشت می‌پذیرند و تعداد کمی که جزو شخصیت‌های اصلی هستند، به مبارزه با این عوامل بازدارنده برمی‌خیزند تا به خواسته‌ها و تمایلات خود در جامعه رمان برسند. اینان یا موفق می‌شوند و موانع را پشت سر می‌گذارند، یا اینکه شکست می‌خورند و سرخورده می‌شوند، یا حتی بعضی از این شخصیت‌ها با وجود ناکامی راه دیگری را جست‌وجو می‌کنند؛ راهی که آنها را از مواجهه با عوامل بازدارنده دور سازد.

۶-۴-۱) جنگ

جنگ یکی از عوامل بازدارنده یا حتی مخرب شخصیت است که فرد را از رسیدن به آمال و آرزوهایش بازمی‌دارد و سرنوشت او را دگرگون می‌کند. با اشغال افغانستان به دست شوروی، ناآرامی، وحشت و خفقان بر افغانستان سایه می‌افکند و جنگ میان گروه‌های جهادی با ارتش شوروی و دولت کمونیستی شعله‌ورتر می‌شود. این درگیری‌ها، باعث مهاجرت عده زیادی از افغانستان می‌شود. امیر و پدرش هنگامی که عرصه را بر خود تنگ می‌بینند، فرار از وطن و مهاجرت را انتخاب می‌کنند. جنگ

آرامش زندگی آنان را بر هم می‌زند و مسیر سرنوشت ایشان را تغییر می‌دهد. آنها مجبور می‌شوند با کمترین وسایل ممکن و شبانه بی‌آنکه حتی مستخدم آنان خبر داشته باشد، کابل را ترک کنند (ر.ک؛ همان: ۱۱۶).

با مهاجرت به آمریکا، شیوه زندگی امیر و پدرش دگرگون می‌شود. آنان که در کابل در رفاه کامل به سر می‌بردند و ارباب بودند، برای گذران زندگی به کارگری و کارهای خدماتی روی می‌آورند و زندگی محقر و بدون تجملی دارند. آمریکا برای پدر امیر سرطان را به ارمغان می‌آورد و امیر را به آرزوی کودکی‌اش یعنی نویسندگی می‌رساند؛ رویارویی که در افغانستان آن روز به سختی برای امیر قابل تحقق بود. مهاجرت برای شخصیت امیر برخلاف پدرش، سازنده و بسیار مفید است؛ زیرا او از خاطرات گذشته دور می‌شود و در سایه آرامش به دست آمده، قدم به قدم به خواسته‌هایش می‌رسد.

برخلاف امیر و پدرش شخصیت‌های دیگری که در افغانستان باقی می‌مانند، بهای سنگینی را می‌پردازند؛ خانواده حسن و پدرش هر یک به شکلی قربانی جنگ می‌شوند. علی بر اثر انفجار مین جان خود را از دست می‌دهد، حسن و همسرش به دست طالبان کشته می‌شوند و فرزندشان، سهراب، دچار آتفاک‌های تلخی می‌شود که بر شخصیت و رفتارش تأثیر بدی می‌گذارد.

۲-۴-۶) نژاد و قومیت

در جامعه‌ای که حاکمیت آن تنها به دست قوم متعصب خاصی است که در اکثریت هستند، قومیت و نژاد، عامل بازدارنده‌ای برای پیشرفت و ترقی اقلیت جامعه و گاه مانعی بر سر راه قوم اکثریت محسوب می‌شود. نگاه تبعیض‌آمیز مذهبی و نژادی، ساختارهای اجتماعی را در بر گرفته، به مرور زمان نهادینه می‌شود و عرف جامعه را شکل می‌دهد. موضوع قومیت و نژاد، بر زندگی شخصیت‌های رمان بادبادک‌باز سایه افکنده، این مسأله بیشتر در سرنوشت علی و حسن تأثیرگذار است و به چشم می‌خورد. این عامل بر شکل‌گیری شخصیت علی و حسن و نحوه رفتار و برخوردشان با دیگر شخصیت‌های رمان نقش زیادی دارد. حسن و علی بی‌سواد هستند، حسن به مدرسه نمی‌رود، چرا که به خاطر قومیت و جایگاه اجتماعی خود نباید درس بخوانند (ر.ک؛ همان: ۳۳).

تنهایی و انزوای رحیم خان نتیجه نگاه نژادپرستانه خانواده اوست که با ازدواج او و دختری هزاره به شدت مخالفت کرده‌اند. این تنهایی رحیم خان را به شبه عارف و حکیمی تبدیل کرده که از همه رازهای امیر و پدرش آگاه است. وجدان بیداری که برای آرامش روح امیر و پدرش، ناگهان بعد از مدت‌ها وارد زندگی امیر می‌شود و شخصیت او را با یادآوری گذشته و افشاگری‌های خود متحول

می‌کند. عامل نژاد و قومیت و به تبع آن مذهب، مانع شده که امیر در کودکی بتواند مثل دوستی واقعی با حسن رفتار کند و به همین دلیل، به شخصیتی مغرور و خودخواه تبدیل شود که حسن را فدای خواسته‌ها و موفقیت خود کند. هرچند پدر امیر شخصیت بازی است، اما در عمل به خاطر عرف جامعه و تفکر حاکم نمی‌تواند با فرزند نامشروع خود، حسن، آنگونه که دوست دارد، رفتار کند، چرا که اولاً او یک هزاره و ثانیاً فرزندی نامشروع است. عرف جامعه و جایگاه اجتماعی او مانعی است که محبت پدرانه خود را به حسن ابراز کند و امکاناتی همانند امیر برایش فراهم سازد (ر.ک؛ همان: ۲۲۳). همین موضوع باعث جنگی درونی در شخصیت پدر امیر شده است. اگرچه او سعی می‌کند همیشه حفظ ظاهر کند، اما این تلاطم درونی را در سخنان و رفتارش نسبت به حسن در بخش‌های مختلف رمان مشاهده می‌کنیم؛ رفتار محبت‌آمیز و معناداری که حسادت امیر را برمی‌انگیزد (ر.ک؛ همان: ۴۹).

تعصبات قومی و مردسالاری جامعه افغانستان عامل بازدارنده‌ای است که شخصیت زن افغانی را مظلوم و مطیع بارآورده است و محدودیت‌های فراوانی را برای او به وجود آورده است. حضور کم‌رنگ و معنادار زنان، رمان *بادبادک‌باز* را به رمانی مردانه تبدیل کرده تا حدی که به نظر می‌رسد، حضور ثریا و مادرش به عنوان تنها شخصیت‌های زن رمان صرفاً برای جذابیت و تزیین است. ثریا و مادرش هرکدام نماینده دو گروه از زن افغانی در جامعه هستند؛ زن امروزی و زن سنتی. جمیله، زن ضعیفی که در مقابل بدخلقی‌ها و بهانه‌گیری‌های ژنرال، به گریه می‌افتد و همیشه از طرف او نادیده گرفته می‌شود. ثریا برعکس مادرش با فرار از خانه در آغاز جوانی در مقابل پدر و رفتار خشک و متعصبانه او می‌ایستد، در برابر سخنان پدر واکنش تند نشان می‌دهد و از خواسته‌های خود کوتاه نمی‌آید. هنگامی که با امیر ازدواج می‌کند، از فضای بی‌روح و مستبد خانه پدری رهایی می‌یابد و به آرزوهایش می‌رسد.

۵-۶) بُعد درونی و بُعد اجتماعی شخصیت

یکی از مهم‌ترین بخش‌های شخصیت‌پردازی که توانمندی نویسنده را نشان می‌دهد، خلق شخصیت‌هایی است که بر مبنای ویژگی‌های درونیشان در جامعه رمان رفتاری باورپذیر داشته باشند؛ به عبارتی، بُعد درونی و بیرونی شخصیت با هم همخوانی داشته باشد و در تضاد با یکدیگر قرار نگیرد؛ زیرا «شخصیت‌های داستان همچون افراد عادی دارای یک بطن شخصیتی هستند که مشخص می‌کند آنها چه کسی هستند و چه انتظاری از آنان می‌رود که در شرایط خاص چه رفتاری خواهند داشت. اگر شخصیت از این بطن شخصیت تخلف کند، در آن صورت باورپذیر نخواهد بود و رفتارش از نظر خواننده غیرمنطقی خواهد بود» (سیگر، ۱۳۸۸: ۴۷). رفتاری که از هر شخصیت در موقعیت‌های گوناگون سر می‌زند، معمولاً متأثر و همسو با صفات درونی اوست. جنبه‌های درونی و بازتاب بیرونی آن

به شخصیت‌های رمان مانند شخصیت‌های انسانی هویت می‌بخشد و آنها را برای خواننده باورپذیر می‌سازد.

هویت شخصیت از عوامل مختلفی شکل گرفته که قسمت زیادی از آن حاصل مجموعه روایت‌هایی است درباره‌ی او از زبان خود، نویسنده یا شخصیت‌های دیگر. نویسنده سعی دارد شخصیت‌هایی بیافریند که از هر لحاظ کامل و بی‌نقص است، این امر زمانی تحقق می‌یابد که بتواند بر اساس هویت و تصور ساخته شده از شخصیت، میان جنبه‌های بیرونی و جنبه‌های درونی او هماهنگی ایجاد کند. این هماهنگی و تناسب با درونی‌سازی عوامل جامعه‌شناختی به کمک شیوه‌های مختلف شخصیت‌پردازی به وجود می‌آید. وجود تناقض در این دو جنبه، ضعف شخصیت‌پردازی را به دنبال خواهد داشت. تناقض زمانی روی خواهد داد که نویسنده تک‌گویی‌ها و احساسات درونی شخصیت را مجزاً و منفک از رفتار اجتماعی او بداند و در رمان بیاورد. توجه به هماهنگی بُعد درونی و بُعد اجتماعی در هنگام شخصیت‌پردازی، ضمن واقعی‌تر کردن شخصیت، باعث به وجود آمدن شخصیت‌هایی با هویت چندلایه، پیچیده و باورپذیر می‌شود.

خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* سعی کرده عوامل جامعه‌شناختی را درونی کند که در بعضی از شخصیت‌ها این کار را با موفقیت انجام داده است و در بعضی دیگر ناموفق بوده است. رفتارهایی که از امیر در موقعیت‌های متفاوت سر می‌زند، با احساسات و بطن شخصیت او همخوانی دارد. امیر پسری بُزدل، ناتوان و ترسو است که رفتارهای لوس و بچگانه‌اش ناراحتی و عصبانیت پدرش را به دنبال دارد. ترسی همراه با تحسین مانع از ابراز خواسته‌ها، نزدیکی و صمیمیت او با پدرش می‌شود. رفتارهای خودخواهانه امیر نسبت به حسن، قربانی کردن دوستی‌شان و در نهایت، نقشه کشیف او برای اخراج علی و حسن، همه با جنبه‌های درونی امیر مطابقت دارد. هویتی که از امیر در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود، با بُعد بیرونی و اجتماعی او هماهنگ است و تنها در یک مورد رفتاری از او به نمایش گذاشته می‌شود که برای خواننده یا حتی خود او غیرمترقبه و کمی دور از انتظار است، آن هم درگیری امیر با آصف برای نجات جان سهراب است (ر.ک؛ همان: ۲۸۳).

بُعد بیرونی و اجتماعی شخصیت حسن و علی در مقابل امیر و پدرش و دیگر شخصیت‌ها، هرچند که با احساسات و منویات درونی آنان یکی به نظر می‌رسد، اما خواننده در بعضی قسمت‌های رمان احساس می‌کند نویسنده بیش از اندازه در شخصیت‌پردازی این دو شخصیت اغراق کرده است، به‌گونه‌ای که چهره‌ای تصنعی و غیرقابل باور گرفته‌اند. مثبت و سفید بودن بیش از اندازه این دو شخصیت در رمان، هرچند به خوبی نشان داده شده، اما به واقعی بودن و باورپذیری شخصیت آنها

لطمه زده است. صلابت، خودخواهی، شجاعت و اعتماد به نفس بالای پدر امیر در بُعد اجتماعی شخصیت او بروز یافته است و طرز تفکر و نگاه متفاوت وی با رفتارهای شخصیت خودرأی و شبه‌لائیک او تناسب دارد. هرچند تناقض‌هایی در رفتار و عمل او دیده می‌شود، مانند تجاوز به همسر علی که برخلاف باورهای شخصی اوست و از سوی او قابل پذیرش نیست و دیگری وطن‌دوستی بیش از اندازه او با فرار و مهاجرت به آمریکا در حالی که دوست و شریک تجاری او، رحیم‌خان، همچنان در افغانستان باقی می‌ماند. در مجموع، تعامل او با شخصیت‌های دیگر در چارچوب هویتی است که از او به خواننده ارائه شده است.

وحشی‌گری و مردم‌آزاری آصف، کینه‌جویی، دشمنی و تجاوز او به حسن و سهراب همسو با باورهای نژادپرستانه و باطن سیاه و تاریک اوست که با بُعد اجتماعی شخصیت آصف در قالب یکی از فرماندهان طالبان، باورپذیر و کامل شده است. در صحنه‌ای که آصف ناباورانه از امیر و سهراب شکست می‌خورد، به آن دو اجازه خروج از مقر طالبان را می‌دهد. رفتار او در این قسمت با شخصیت درونی‌اش در تضاد است و غیرقابل باور.

بُعد اجتماعی شخصیت‌های زن رمان، هماهنگ با جنبه‌های درونیشان است. ثریا در مقابل پدر مستبد و نظامی خود عاصی و سرکش است. او برخلاف امیر ترسو به گناه خود شجاعانه اعتراف می‌کند و از خواسته‌اش در برابر مخالفت پدر عقب نمی‌نشیند. مادر ثریا در برابر ژنرال، رفتار زن سنتی افغان را دارد. او کاملاً مطیع و فرمانبردار است، اما در شخصیت او تناقضی وجود دارد. چگونه جمیله با اینکه زنی تحصیل کرده و معلم دبیرستان حاضر می‌شود با مردی خشک و نظامی ازدواج کند که شرط ازدواج او با جمیله، آواز نخواندن او در ملاء عام است، در حالی که استعداد زیادی در این زمینه دارد و به خاطر صدای خود در کابل مشهور است. نویسنده از زبان راوی برای باورپذیر کردن این قضیه استدلالی نه چندان قوی می‌آورد: «هر زنی شوهری می‌خواهد. حتی اگر شوهر نگدارد زن دیگر آواز بخواند» (همان، ۱۳۹۰: ۱۸۰).

شخصیت سهراب در بُعد بیرونی و اجتماعی به خوبی پرداخته نشده است و این به دلیل حضور زمانی کوتاه او در صحنه‌های پایانی رمان است. نویسنده بار شخصیت‌پردازی او را به دوش شخصیت حسن می‌اندازد و ویژگی‌های او را مانند حسن می‌داند. در گفتگوهای بین او و امیر ویژگی‌های درونی و احساسات او به مخاطب معرفی می‌شود، خودکشی او با باورهای درونی او در تضاد است، چرا که در گفت‌وگوهایش با امیر از اینکه خدا او را به خاطر کارهایی که آصف با او انجام داده، می‌بخشد، صحبت

می‌کند. غیر از این نکته، خودکشی یک بچه در سن سهراب با وجود همه مشکل‌ها و اتقاق‌های تلخی که پشت سر گذاشته، امری غیرمعمول به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* در قالب داستان دوستی دو کودک به نام‌های امیر و حسن به شکل هنرمندانه مهم‌ترین مشکلات و معضلات جامعه افغانستان را بازتاب داده است. خالد حسینی توانسته با درونی کردن عوامل جامعه‌شناختی، شخصیت‌هایی باورپذیر و واقعی بیافریند که هر کدام نماینده یک گروه و طبقه اجتماعی است، هرچند که درونی شدن این عوامل در شخصیت‌ها شدت و ضعف دارد. او در قالب شخصیت‌های رمان خود به طرح موضوع‌هایی مانند قومیت، نژاد، جنگ و مهاجرت می‌پردازد و یکی از دلایل مشکلات جامعه افغانستان را در نگاه تبعیض‌آمیز قومی - مذهبی ریشه‌یابی می‌کند. راه حل پیشنهادی او برای این معضل، دوستی صادقانه و دوسویه است که به صورت نمادین بادبادک ظاهر می‌شود. نگاه امیر به مسئله نژاد و قومیت به عنوان یک کودک نشان‌دهنده اهمیت این موضوع و نهادینه شدن آن در جامعه افغانستان است که سبب استثمار و ظلم تاریخی و اجتماعی به اقلیت نژادی و انحصار ثروت و قدرت به وسیله نژاد و قوم حاکم شده است. خالد حسینی با تقابل و رویارویی شخصیت‌هایی از دو نژاد مختلف، جنبه‌های گوناگون این مسأله را به نمایش گذاشته است و نقش و جایگاه اجتماعی شخصیت و سرنوشت او را متأثر از آن دانسته است. جنگ و نژادپرستی را عامل بازدارنده‌ای معرفی کرده که نه تنها یک شخصیت یا یک نژاد، بلکه یک ملت را به تباهی می‌کشاند و نابود می‌کند. شخصیت‌ها بر اساس هویت نژادی، مذهبی در جامعه رمان رفتار می‌کنند و هر یک نماینده تیپ خاصی هستند. خالد حسینی در رمان رئالیستی (واقع‌گرا) *بادبادک‌باز*، بی‌طرفانه به انتقاد از نظام ارباب و رعیتی حاصل از اختلاف‌های نژادی و مذهبی می‌پردازد و تصویری که او از شخصیت‌های رمان ارائه می‌دهد، برگرفته از جامعه افغانستان و تحولات اجتماعی و تاریخی آن است.

منابع و مأخذ

- ایوتادیه، ژان. (۱۳۷۸). *نقد ادبی در قرن بیستم*. ترجمه مهشید نونهالی. تهران: انتشارات نیلوفر.
 براهنی، رضا. (۱۳۶۲). *قصه‌نویسی*. چاپ سوم. تهران: نشر نو.
 بورنف، رولان و رئال اوئل. (۱۳۸۷). *جهان رمان*. ترجمه نازیلا خلخالی. تهران: نشر مرکز.
 پوینده، محمدجعفر. (۱۳۷۷). *مجموعه مقالات درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*. تهران: انتشارات نقش جهان.

- تودورف، تزوتان. (۱۳۷۷). *منطق گفتگویی*. ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز.
- حسینی، خالد حسینی. (۱۳۸۹). *بادبادک‌باز*. ترجمه مهدی غبرائی. تهران: انتشارات نیلوفر.
- زرافا، میشل. (۱۳۶۸). *ادبیات داستانی (رمان و واقعیت اجتماعی)*. ترجمه نسربین پروینی. تهران: انتشارات فروغی.
- سیگر، لیندا. (۱۳۸۸). *خلق شخصیت*. ترجمه مسعود مدنی. تهران: انتشارات رهروان پویش.
- گلدمن، لوسین. (۱۳۸۱). *جامعه‌شناسی ادبیات؛ دفاع از جامعه‌شناسی رمان*. ترجمه محمدجعفر پوینده. تهران: چشمه.
- لوکاج، گئورگ. (۱۳۸۱). *نظریه رمان*. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: نشر قصه.
- موسوی، عسکر. (۱۳۷۹). *هزاره‌های افغانستان*. ترجمه اسدالله شفایی. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.
- و. زیما، پیر. (۱۳۷۷). «روش‌های تجربی و دیالکتیکی در جامعه‌شناسی ادبیات». *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه محمدجعفر پوینده. تهران: انتشارات نقش جهان.
- ولک، رنه و استین وارن. (۱۳۹۰). *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. چاپ سوم. تهران: انتشارات نیلوفر.